



٢٨٤

محمد عبد الرحمن باكر

مانترال - كينيا

مجلد ١٧ جولائی ١٩٩٥ء



محمد عبدالرحمن خان
مکتبہ کتب خانہ
۱۱ فروری ۱۹۹۰ء

Iqbāl-nāmah-i jahāngīrī

Navāb Muṣṭafīd Khān

written 1088 (9th Jamād al-Thāni)

author died 1049 (1639)

← Aug 20, 1677 AD

Scribe: Shaykh 'Abd al-Vāsīḥ

131 leaves
19 lines per
page



۴۳۸
مکتبہ عبد الرحمن بابر
مانڈلی - سکینڈا
۱۲ قندری ۱۹۴۵ء

۲۶۲
اجتہاد نامہ بھابھری - مقتدران

فارسی نصاب - خطوط ۱۰۸۸



مجله نورانی
مجله فقه و اصول
۱۳۲۱



مجلس کنگره
عده علمیه الهیه
راست

بزرگوارانی تو مردم صدرا و مهرانم
که خاک بر زمین باران رحمت

کتابخانه
مجلس کنگره
عده علمیه الهیه
راست

وتم بسم الله الرحمن الرحيم

باب اول در بیان احوال و سکنه نوردین محمد صاحبزاده
سازگار شدن ایشان

نشانیست سرریسلطنت و فرمان روائی و زمینده افر صدفت و کسور کشتای
بلند اقبالی تو اندوه که نهال مرادش از جو یار رحمت ایزدی سرسبز و شادان
باشد و محل همتش در کلشن عدالت سر بر کند شمع مرادش برفوخ انوار
مکهارم ازلی چهار اردش و منور در درملعات تیغ اتمش زنگ رزای
ظلت کفر و در شحات سحاب مکرش افر و کیهای جهان بی آب و رنگ
طراوت و نصارت و خیمه ساز دین و دولت به آبجاری و جوشش نشانی
بادیه ناکامی و آب سپید ساز در زمین جویش چارچین ملک شک
بخت نیست شود در شیار بسیار استش خار و بن فتنه و اشوب از پنج و بن
پکنده آید نظام کاخانه ایجاد و نظام سلطه کون و ف د کف کانی
در ای صفای او موط و موط کر در ده چون استعداده و استحقاق این کرمیت
و در دت ابدش صورتش انشا بر ظلال الهی و دلیت نهاد و قدرت
بتاریخ روز عتبه یازدهم شهر جماد الثانی سال هزار و چهار و هجری بسا
مسعود و زمان محمود مختار آنم نشانیان صد بند بود در او که در اخلد
اگر آباد خوش استعدا عن المکا و لافا تحت ظنت و اوزنگ صدفت

مشایخ
تخت
فضل

سازگار
محمد
استاد

محمد صاحبزاده

بکس جهان افروز از ارتفاع آسمان و فروغ جاودانی یافت خطه ضامنگی
 و کیتی ستایی بنام نامه و القاب ساسی سامه افروز گشت سکه دولت
 و اقبال با هم همایون چهره مراد افروخت چون خطیب القاب استیجاب حوت
 نشانی از نیاز ادر بار کرد آید خرمین خرمین ز رو کو هر تبار شده
 مستندان کام دل بر گرفتند آرزو مندان جیب ز را کو هر نمود ساختند
 ز برای مگو که تبار او سر صهره نشانی از افروخت خطاب بحسب القاب المظفر
 نورالذکر محمد جهانگیر با شاه عازر بر میا شریف است شمسند ارکان دولت
 و اعیان سلطنت که سعادت حضور شرف اختصاص شد و سران سپاه
 که در ضو بحات سرالطیضت و جانفتانی بقدیم میرسانند در نور
 شایستگی خویش باز یاد مراتب و مناصب فرقی عوت بر افروختند
 چنین اطلاق بند با سحر دشکر این موهبت نورانی گشت زبان نیاز
 نبوای تمیث بلند اولاد کردید مقور شد در خاقانیه کینه ستان را عوش
 استانی میگفته باشند و بعد ازین در اقبال نامه هر جا که عوش استانی
 نوشته آید مراد از اخفوت خواهد بود شریف پیر خواصه القدر سیرین قلم
 که از درگاه و اللار الکبری روی سعادت یافته در خدمت شاهان بلند
 اقبال مانند بود و در هنگامی که ایشان بر انموله دولت و بدرقه توفیق
 متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند از توأم کردار ناپسندیدند
 خویش شجاعت جلال و هر چه پناه برد از اثر هوای محالف و آه های مسموم
 نم جانی پیش نهشت از اجتماع این نوید جان بخش گرم و کیر اهره فرق قد

ایامی بگو که از روز صوبی شایسته است
 ایامی بگو که از روز صوبی شایسته است

بسو قدس آستان نورانی ساخت و خطاب امیر الامرا و منصب جلیل القدر
و کالت سر رفت بفلک بود مهر آنزف او زنگ لب جوهر قیمتی ار استه
بدست مبارک خود پیرایه کردن عونت اوست خندم ز جان همکلا
که در زمان شاهزادیک دیوان بود خطاب وزیر الملک اخفا بخشیده
بامرز اغا بیگ در خدمت دیوانه سر یک نمودند مرزا اغیا همک خطاب
اعتماد الدوله سر و از ریافت شیخ زید بخاری را بمنصب چهار روز است
و او را بلند مرتبه کرد پس دیوانه لایه میر بخش سر و از ری بخشیدند شیخ از
سادات مولویت در مفسرین خدمت خوفت عول آستانه امار الله بایه
پوسته میامن ترتیب اخفوت تره و تصاعد خلفه منصب میر بخش
رفق عونت بر او اجنت اگر چه ثبت بخش نوشت یک بخششی بود وزیر
نشان چندین سال دفتر تن را که لازمه خدمت دیوانیت از پی رسیدی
دیوان بجای بر قوه کشیده محالها که بر آرا طلب تحوکی نمود و ظاهر و
باطن شیخ بغایت ار استه و بنجیده بود بزرگ و دولت از و قدر و ترف
داشت نه او از بزرگ و دولت بیجا عت را با سخاوت و اام اولاد
خیر مالذات بود در فیض بر روی حسن باز کف بر هر که با و رسیدی
چهره ناگام در آینه خیال نمدیدی در لغا سلطنه مصدر خدمت شد
که اس این هالت بدان استحقاق پذیرفت خیا که عنقوتیب بجای خوف
کنار کش خواهد یافت و راقم خودف ترتیب یافته این است راه
بر احم پیکران اخفاصل بخشیده و خلعت فاخر با چهار قب و شمشیر مسع و

روزگ

اسم هر یک
بجای نسبت

عقبات یک

سمت

شده

مکالم

این لطف نموده به صاحب صوبگی بمقاله رخصت فرمودند خان اعظم
 مرزا عزیز کو کتبی شش با انواع عواطف و اقسام نوازش سرافراز
 و ممتاز رخته فرمودند استریش لکامه شتند مرزا جعفر می طلب
 به اصف خان از صوبه بهار آمده دو مرتبه استالانوس دریافت وی پیر
 مرزا ابدیع الزمان بن آغاملای مشهور است در غنویان شباب از عوفا
 بهند و استالان آمده بود سیده اعم خولش مرزا غیاث الدین علی اصفهان
 سعادت برین کوس بین لطف نوری است خفت خوش ستان
 منصب دوپس داغ اصف خان لطف فرمودند او در شده ترک
 و آمد رخت درگاه نمود این پست هر خد از گفتنهای او نیست چون در
 مقام منابر افتاد **دو شش** من و داخلی و انکی بسته
 که مادر دیم این نیست **با کلمه استغفار** او برضا اقدس کران آمد
 و بحال تباہ رخصت نموده چون ملا و اخلافت اگر آباد رسید
 مولانا قاسم کاچه نیت گفت مولانا پرسید که ای جوان کتبه و از کجایی
 و کجا میروی جعفر مجلی از احوال گفت مروض دشت و کفش که حکم اشرف
 روانه بمقاله ام قضا را دران ایام آب و هوای بمقاله بعایت
 معلوم بود که کسانها را میگردید به بمقاله میفرستادند و اغلب
 ظن این بود که زنده بزرگردد و ملا قاسم گفت که تو نوک جوان جیفم
 که به بمقاله میروی گفت اختیار با من نیست توکل بخدا که مردم
 مقدر خواهند شد ملا گفت زنه را بر خدا توکل کن این همان خدا

۲ غنویان
 ۳ زبانه
 ۴ خطاب
 ۵ شرح قطعه
 ۶ سر کوفت
 ۷ فتحو
 ۸ کجا
 ۹ شرح خبر
 ۱۰ مقربان

۱۱ مقربان

در روز...

صالحین
الاصحاب

که چکر کوفه پیغمبر ادر دشت کرد بلا شهید ساخت و ازین نظر معلوم
چند خوش طبعانه بیان کرد جو همیک خون به یکانه پوست خاججهان
حاکم تکامله بیمار بود بعد از چند روز و دلعت حیات سیر و منظور خان
بجای او منصوب گشت ~~پیر کوش~~ محترم کابلن باغی و قاضی الان میان
و منظور خان را شنید ساختند بغیر از جعفر نیک و خواهر شمس الدین
محمد خان اکثری از بنده با مخالفقت نمودند نام برد اما ازین اسو کجا حضرت
حیات بساط سلامت کشیده در فتح پور بسجود قدس استان حسین
اصدص را نور ایستاختند از اینک ادر ارجواری و ناگامی از
درگاه و اینک بود و او برهنه بی سعادت و بدرقه توفیق باز خود را
بدرگاه و الارساید بر خاطر شی شناس پسندیده آمد و در اندک مدت
بخطاب اصفا نیای و منصب میر بخش ترقی و تقاعد نموده ^{آن} بوالایا یه
وزارت بندی کرای شد و بی اغراق خدمت دیوانه بیانیت
توشی کرد نفس اللام که صف قان جوان بود لظا هر و باطن ار استه فتم تند
و فطرت بلند دشت این حرف از دست ^{هر چه} در بدیهه تفهم نقین
تر زنی و سمیع هست شور او ت میگفت و نثر بسندید می نوشت تاریخ
دان بود مثنوی در بحر حسن و شیرین گفته شوامای خوب دارد این
چند بیت از آبی نوشته شد ^{سنوی} ز لوشین جام لب در چشم سانی
از از می چو می در همیشه باقی ^{سلح} جنگ در روش جهان جنت که کوی
بمخون شیر از چیه اس رست ^{از شوق} آنچه ابا دید و نادر ^{مر} اینجا

و در این
و در این
و در این
و در این

و در این
و در این
و در این